

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین

المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به روایات باب قرعه بود، یک مقدار از روایات خوانده شد حالا تتمیم روایت تا ببینیم آنی که مربوط به مانحن فیه است، در اثناش هم یک مقدار مطالبی که راجع به حدیث بود گفته شد، دیگه به همان مقدار غالبا اکتفا می کنیم.

پرسش: استاد قاعده کلی که هست چون از ابن بته است قبول نمی کنید؟

آیت الله مددی: بله مال ابن بته است، حتما این طور نیست که قبول نکنیم، توقف می کنیم، ما غالبا این طور نیست که قبول نکنیم.

از روایت دیگری که در این مسئله مرحوم صاحب وسائل نقل کرده به نقل از شیخ رحمه الله و صدوق، این روایت در کتاب شیخ و صدوق هر دو آمده، عرض کنم که در این روایت این طور است در حدیث ۱۱:

وَبِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى

عرض کردیم ضمیر اسناده یعنی شیخ طوسی

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى

یعنی صاحب نوادر الحکمة که زیاد صحبت کردیم

عَنْ مُوسَى بْنِ عُمَرَ

البته موسی ابن عمر در این طبقه دوتاست، احتمالا بشود قبول کرد مشکل ندارد

عَنْ عَلِيِّ بْنِ عُمَانَ

ایشان را فعلا نمی شناسیم که دقیقا چه شخصی است.

عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكَمٍ یا محمد ابن حُکیم، در کتاب صدوق محمد ابن حَکَم آمده است.

علی ای حال این محمد ابن حُکیم هم توثیق صریح و روشنی ندارد و لکن به احتمال بسیار قوی شواهد بر وثاقتش تا یک حدی می

شود قبولش کرد

قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع

حضرت موسی ابن جعفر

عَنْ شَيْءٍ

البته این جا توضیح نداده که آن مطلب سوال چی بوده

فَقَالَ لِي كُلُّ مَجْهُولٍ فِيهِ الْقُرْعَةُ

این دو سه روز که خواندیم عمده روایتی که به درد ما می خورد همین است، کل مجهول فیه القرعة

عرض کردیم حالا فیه یا فیه عاداتا فاء در خبر مبتداء نمی آید، کل مجهول مبتداست، عرض کردیم یک قاعده ای دارند که اگر مبتدا

مفادش مفاد شرط است فاء در خبرش می آید مثل من دخل داری فله الکذا

قُلْتُ لَهُ

به حضرت عرض کردم

إِنَّ الْقُرْعَةَ تُخْطِئُ وَتُصِيبُ، قَالَ كُلُّ مَا حَكَمَ اللَّهُ بِهِ فَلَيْسَ بِمُخْطِئٍ.

ظاهرا کل ما این جا باید به صورت منفصل باشد، عرض کردم کلمای متصل دائما مبنی بر فتح است و ما هم زائده است اما وقتی

منفصل بود کلّ ما، کل اعراب می گیرد و ما هم به معنای الذی است یعنی کل الذی حکم الله به، این جا هم دارد فیه فلیس، فاء باز در

خبر وارد شده است، فلیس بمخْطِئٍ، این روایتی است که در باب قرعه به اصطلاح خیلی مشهور است، القرعة فی کل مجهول این

است، لکل مجهول، فی کل مجهول، دیگه غیر از این هم فعلا نداریم، آنی که داریم منحصر به این است.

این راجع به این، سند این روایت مشکل دارد، حالا مصدرش هم کتاب محمد ابن احمد است که اصولا عرض کردیم این کتاب به لحاظ ارزش علمی درجه تقریبا دو و سه، بعضی وقت ها چهار، خیلی جزء کتاب های دقیق نبوده مثل کتب حسین ابن سعید یا کتب مثلا احمد ابن محمد ابن عیسی مثلا، علی ای حال هم مصدرش هم انفرادی که الان دارد و هم به اصطلاح خود سند علی ابن عثمان دارند، احتمال می دهیم علی ابن عثمان تصحیف باشد چون وضع سند جوری نیست که یک مجهول مطلق در او قرار بگیرد، چون علی ابن عثمان فعلا مجهول مطلق است، بعید است مجهول مطلق در این سند قرار بگیرد، خود محمد ابن حَکَم یا محمد ابن حُکیم هم، البته معلوم است که شخصیت بزرگی است یعنی برای خودش شخصیتی است اما در عبارات قدمای اصحاب ما توثیق صریحش نیامده

پرسش: متعارفش این است که بین اسم و اسم پدر ابن را بدون الف بنویسد، این جا ابن را با الف نوشته

آیت الله مددی: این جا چون سر سطر است، اصطلاحی دارند که اگر سر سطر شد همزه را می آورند، این یکی که این طور است علی ابن عثمان، این نسخه ای که الان در دست من دارم می بینم، این عثمانش چون سر سطر است، اصطلاحا همزه می افتد مگر در عده ای از موارد، یکی از موارد این است که سر سطر واقع بشود همزه را بنویسند، این جز قواعد املائی قدیم است. این جا هم همین را مراعات کرده، سر سطر است ابن عثمان نوشته، بلکه نسبت به جد هم همزه را می گذارند، اگر عثمان جدش باشد آن را هم ابن عثمان می نویسند، نسبت به جد آن را می گذارند، عرض کنم که این راجع به این روایت، این الان روایت واحده است که مرحوم شیخ طوسی در قرن ششم آوردند و مشکل دارد به لحاظ

مرحوم شیخ صدوق هم ایشان نوشتند :

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَكِيمٍ

به نظرم در چاپ فعلی صدوق محمد ابن حکم باشد، حکیم دارد یا حُکیم دارد؟ عرض کردم در آن زمان هم حکیم متعارف نبوده، بعد ها متعارف شده، متعارف در آن زمان ها تصغیر بوده، سُلَیم، چون سَلَم جز اسماء بوده، حَکَم جز اسماء بوده، اُسَید، کلب جز اسماء بوده کَلِیب مثلا، حمد جز اسماء بوده حُمَید.

.....  
علی ای حال آن زمان به طور متعارف این ها به صورت مصغر بودند، محمد ابن حُکیم اما به نظرم در این کتاب

یکی از حضار: محمدُ ابن الحُکیم، الف لام دارد

آیت الله مددی: در کتاب فقیه؟

یکی از حضار: بله

آیت الله مددی: حالا من که نوشتم و رُوی عن محمد ابن

علی ای حال ایشان در این جا مرحوم صدوق هم این روایت را از محمد ابن، نسخه ای که من دیدم من خودم در حاشیه ام نوشتم نمی دانم شاید آن نسخه چاپ قدیم است. به هر حال در آن جا این طور آمده است.

عرض کنم خدمتتان که این بحثی که هست طریق شیخ را به محمد ابن حَکَم یا حُکیم ببینید، حالا هر دوش را، طریق صدوق را.

عرض کنم که در این جا عنوانی که آمده و رُوی عن محمد ابن حُکیم یا محمد ابن حکم در کتاب صدوق، عرض شد که اگر رُوی باشد چند تا احتمال داده شده دیگه، کرارا عرض کردیم، یکی مثل صاحب وسائل، صاحب وسائل عقیده اش این است که فرق نمی کند که بگویند رُوی محمد ابن حکیم یا رُوی، فرق نمی کند، یکی است، رُوی و رُوی یکی است و مرحوم آقای خوئی هم که در درس از ایشان کرارا من شنیدم، ایشان هم مبنایشان همین بود، می فرمودند فرقی نمی کند، رُوی باشد یا رُوی عنه باشد

یکی از حضار: ما کانت فیه عن محمد ابن حُکیم فقد رُویت عن ابي رحمه الله عن عبدالله ابن جعفر الحمیری عن احمد ابن ابي عبدالله عن علی

آیت الله مددی: این برقی است، برقی پدر

یکی از حضار: عن ابیه عن حماد ابن عیسی عن حریر عن محمد ابن حکیم، و رُویت عن محمد ابن الحسن رحمه الله

آیت الله مددی: این محمد ابن الحسن در این جا مراد ابن الولید است استاد ایشان

یکی از حضار: عن محمد ابن الحسن الصفار

آیت الله مددی: این محمد ابن حسن دوم صفار است، البته اسم برده چون مرحوم صدوق زیاد دارد، محمد ابن الحسن، اولی ابن الولید

و دومی صفار است

یکی از حضار: عن یعقوب ابن یزید

آیت الله مددی: ایشان از اجلاست، عادتاً یعقوب ابن یزید از ابن ابی عمیر نقل می کند، بعدش هم، عادتاً از ابن ابی عمیر نقل می کند،

از محمد ابن حکم یا محمد ابن حکیم، ظاهراً باید محمد ابن حکیم باشد

اما آن سند اول که حریر عن محمد ابن حکیم ظاهراً باید غلط باشد، بعید است حریر از محمد ابن حکیم باشد.

پرسش: ثقه است؟

آیت الله مددی: عرض کردم توثیق رسمی ندارد مثلاً همین ابن ابی عمیر از شان نقل کرده، بزنطی از ایشان نقل کرده، بزرگان، اجلاء

روایاتش هم نسبتاً، شواهد، از نجاشی هم معلوم می شود تردیدی در آن باشد، شواهد، محمد ابن حکیم ختعمی، مجموعه شواهد و إلا

توثیق رسمی ندارد.

علی ای حال اگر این معج آقای خوئی، جلد شانزدهش هم بیاورید، در این جا آقای خوئی این حدیث را ارجاع دادند، همین حدیث را،

یک نکته فنی است که چون این ظریف است بگوئیم، حالا که گفتیم چون به این زودی ها این نکته ها گفته نمی شود. در این کتاب

معجم ایشان این طور است: و روی مرسلا، صدوق یعنی، عن محمد ابن حکیم، آن وقت همین جا را آدرس دادند، همین فقیه را، همین

جلد فقیه را، این به نظرم چون سابقاً عرض کردم این استخراجاتی که روی عن فلان، روی عن فلان، این ها را خود آقای خوئی انجام

ندادند، همان لجنه رجال به اصطلاح، یک گروهی بودند که تنظیم این بحث را می کردند، آقای خوئی ناظر کلی بود، این ها را به

نظرم آن ها استخراج کردند، به نظرم این طور می آید. آن وقت این را عرض کردم در کتاب صدوق جایی که روی دارد یک مبنا

هست که این ضعیف است، خب هیچی. یک مبنای دیگر است که این اصلاً مرسل است چون دارد روی عن محمد ابن حکیم ولو

ایشان در مشیخه طریق به ایشان داده، درست است در مشیخه طریق به ایشان داده اما اگر روی گفته بود به آن طریق مراجعه می

کنیم پس اگر رَوی نگفت، گفت رَوی عنه مرسل است، این کسی که این جا را نوشته نظر مبارکش این بود، حال کی بود من نمی دانم از اصحاب لجنه رجال، معجم آقای خوئی دارد و رَوی مرسلا عن محمد، این رَوی مرسلا روی این مبناست که اگر رَوی بود یعنی مرسل، روشن شد؟ مطلب روشن شد؟ اما اگر رَوی بود نه همان سندی که در مشیخه هست، این یک مبنائی است اما این مبنای آقای خوئی نیست، از قلم ایشان افتاده، این را می خواستم توضیح بدهم، ببینید عبارت خیلی موجز است، رَوی مرسلا، این مرسلا آن کسی که این را نوشته نوشته، نظر شخصی خودش است، حواش نبوده.

یکی از حضار: محمد ابن حکم دارد

آیت الله مددی: بعد دارد و رَوی مرسلا محمد ابن حکم

یکی از حضار: روی الصدوق مرسلا عن محمد ابن حکم

آیت الله مددی: ببینید رَوی الصدوق مرسلا، روشن شد؟ این مبنائی که روی الصدوق مرسلا، این مرسل به خاطر رَوی است، این کسی که این جا را نوشته آشنا به مبانی آقای خوئی نبوده نظر مبارک شخصی خودش را آورده، این عقیده اش این بود که اگر رَوی عن فلان باشد این مرسل است اما عرض کردم کرارا خود من از آقای خوئی شنیدم، نه یک بار، چاپ هم شده قاعدتا چون زیاد فرمودند و نکته اش هم این بود که ایشان می فرمود در بحث مشیخه در قسمت مشیخه ایشان دارد و ما کان فیه عن محمد ابن حکم یا محمد ابن حُکیم، ما کان را ایشان می فرمودند شامل هر دو می شود هم رَوی هم رَوی، استدلال ایشان هم این بود، کرارا ما بنده سراپا تقصیر از ایشان در درس شنیدم تصریح می کردند که چه رَوی باشد و چه رَوی باشد فرق نمی کند مثل صاحب وسائل، ببینید صاحب وسائل هم گفت باسناده عن، نگفت مرسل، گفت باسناده، نظر صاحب وسائل هم همین است، فرقی بین رَوی و رَوی نمی گذارد، البته انصافا علما که ظاهرا که بینشان فرق است، علی ای حال در این رساله لا ضرر هم دیدم استاد ما آقای سیستمی فرمودند از تفنن در عبارت، من از ایشان یاد نمی آید شنیده باشم چه جلسات خاص و چه جلسات عام اما از آقای خوئی زیاد شنیدم که می فرمودند فرقی بین رَوی و رَوی نمی گذارند.

غرض می خواستم بگویم این عبارت را شاید توجه نفرمایید این مرسلا، کلمه مرسلا که در این جا هست، البته این مبنای آقای خوئی نیست، این با رجال ایشان نمی خورد، ظاهرا آن شخصی که این قسمت را نوشته مبنای خودش را نوشته، مبنای مبارک خودشان، کلام خود ایشان است.

علی ای حال و توضیحاتش را کافیا عرض کردم از اولین باری که در شیعه اسانید صدوق مورد بحث قرار گرفت که توسط علامه در مثل مختلف است از آن اولین نفر ها که علامه باشد فرق بین روی و روی نگذاشتند، صاحب وسائل هم فرق نمی گذارد، پدر مجلسی هم که شرح صدوق دارد فرق نمی گذارد.

تا زمان ما عرض کردیم مثل آقای خوئی این یک مبناست که اگر روی بود.

پرسش: مبهم ۱۴:۱۵

آیت الله مددی: خب ایشان روی می گویند مرسل است، این یک مبناست، آقای خوئی حرفشان این است که در مشیخه این طور است و ما کان فیه یعنی فی الکتاب عن محمد ابن حکیم از این سند است، ایشان می فرمودند ما کان فیه شامل هر دو می شود، اصلا ما کان فیه هم شامل روی می شود، بالاخره عن محمد ابن حکیم است دیگه، لذا ایشان می فرمودند به سند مراجعه می کنیم مثلا در این جا سند صحیح است، ملتفت شدید چی می خواهم عرض کنم؟

این هم یک مطلبی که دیدم این عبارت را نوشته چون نکته فنی بود و لطیف بود ولو از بحث یکمی خارج شدیم عرض بکنیم.

به هر حال مرحوم صدوق هم به عنوان روی.

اما نظر شخصی خود من حالا با جمع شواهد این است که به احتمال بسیار بسیار قوی مشایخ قم این حدیث را قبول نکردند یعنی اطلاق ادله قرعه را قبول نکردند. قرعه را در یک موارد چون این مطلق است دیگه، کل مجهول فیه قرعه این مطلق است.

پرسش: ولی صدوق پذیرفته؟

آیت الله مددی: صدوق شخصا پذیرفته و سرش هم این بوده این در کتاب نوادر الحکمة بوده که این کتاب بزرگی بوده و در قم هم معروف بوده مثلاً کلینی هم قبول نکرده، مرحوم کلینی هم این حدیث را نیاوردند، به احتمال قوی استادشان ابن الولید هم قبول نکردند حالا یا مشکل سندی داشتند که ظاهرش دارد یا مشکل عملی داشتند که ما یک چیزی نداریم که القرعة لكل امر مجهول، آن روز اول اگر یادتان باشد عرض کردیم صاحب جواهر به ما می گوید ما به روایات قرعه عمل نمی کنیم مگر در جایی که اجماع اصحاب باشد، توضیحاتش را گفتیم و عرض کردیم دغدغه مرحوم شیخ الشریعة اصفهانی قدس الله نفسه می گوید من متعجبم با این که روایت داریم القرعة لكل امر مجهول، چرا اصحاب به او عمل نکردند در موارد خاص، و عبارت صاحب وسائل را خواندیم و صاحب وسائل اخباری هم هست، خواندیم و ایشان چهار تا را نوشته بودند، چهار مورد را نوشته بودند، این ها می خواهم بگویم پس برای شما معلوم شد که از قرن چهارم که نوبت تنقیح احادیث رسید از همان وقت نق نق شروع شده بود، چیز تازه ای نبود، کلینی قبول نداشت، ظاهراً ابن الولید هم قبول نداشت

پرسش: موسی ابن عمر از مستثنیات نیست؟

آیت الله مددی: نه نیست معذک قبول نداشت، موسی از مستثنیات نیست، هر دوشان نیستند، موسی ابن عمر ابن بزیع و موسی ابن عمر صیقل، حالا اگر دو تا باشد، هر دوشان جز مستثنیات نیست.

پرسش: مبهم ۱۷

آیت الله مددی: بعضی را دارد، عرض کردم بعضی را همه دارند خب، در میان اهل سنت مثل ابوحنیفه داریم که کلاً قرعه را قبول ندارند، آن ها را هم ان شا الله اگر خواستید، بالاخره می خوانم، اقلاً یک عبارتش را می خوانیم، پنج مورد را می گوید قبول می کنیم، بقیه اش را قبول نمی کنیم، ابوحنیفه هم که کلاً قبول نمی کند، عرض کردیم که حسین ابن سعید به احتمال زیاد بابی داشته، الان محاسن برقی باب القرعة دارد، خود فقیه هم باب الحكم بالقرعة دارد من لا يحضر، اصلاً بابی را به عنوان قرعه قرار دادند.

.....

علی ای حال کیف ما کان این روایت، من تمام این مقدمات را برای این می خواهم عرض کنم که روایتی که می گویند کل امر مجهول، القرعة لکل امر مجهول، اولاً چنین متنی را ما کلاً نداریم، تمام هدف ما از خواندن این بود دیگر، چند روز است که روایات قرعه را می خوانیم برای این روایت بود، کل هدف این روایت بود. روایت القرعة لکل امر مجهول را ما کلاً نداریم، کل مجهول فيه یا ففیه القرعة، این را داریم.

عرض کنم که از روایات دیگری که هست حدیث شماره ۱۲ ایشان دارند و باسناده، این ضمیر اسناده این جا به صدوق می خورد، به شیخ طوسی دیگر نمی خورد چون ذیل حدیث فرمود محمد ابن علی ابن الحسین که مراد صدوق است. اگر اسم را کامل آورد احادیث بعدی عطف بر این است، اگر احادیث بعدی بخواهد عطف نکند می گوید و رواه الصدوق، اگر گفت و رواه الصدوق حدیث بعدی عطف بر صدوق نیست، عرض کردم این کار ها را در جامع الاحادیث آقای بروجردی نمی کنند، هر حدیثی مصدرش را قشنگ می آورند، حالا مثلاً فرض کنید حدیث یازده باسناده است، حدیث دوازده هم باسناده است، حدیث یازده به شیخ طوسی می خورد، حدیث دوازده به شیخ صدوق می خورد، این اصطلاحی است که صاحب وسائل گذاشته، اشکال ندارد، لکل قوم اصطلاح دیگر، لا مشاحه فی الاصطلاح لکن برای کسانی که آشنا نیستند یک مقداری گاهی خلط درست می کند پس ضمیر باسناده در حدیث دوازده به صدوق می خورد.

عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَمَّنْ أَخْبَرَهُ عَنْ حَرِيزٍ

این هم خیلی عجیب است، ظاهراً چپه شده، چون حماد شاگرد حرّیز است، مستقیم از ایشان نقل می کند، بله حرّیز عن ابی جعفر نقل نمی کند، اصلاً حرّیز ابن جعفر را درک نکرده.

عَمَّنْ أَخْبَرَهُ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ

ظاهراً چپه شده، سند مقلوب است

و مرحوم خود صدوق در خصال این را آورده، عن حماد ابن عیسی عن حرّیز عن اخبیره ابی جعفر

خود مرحوم صدوق بعد که در کتاب خصال آورده درست آورده، به نظرم شاید نسخه اشتباه بوده یا نساخ اشتباه کردند.

علی ای حال عمن اخره عن حریز قابل تصدیق نیست

قَالَ: أَوَّلُ مَنْ سُوِّهُمَ عَلَيْهِ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ

حالا البته ما این را به تفصیل نمی خوانیم، ایشان می خواهد که شواهد قرآنی قرعه را ذکر بکند، عرض کردیم این در دنیای اسلام از همان قرن اول مطرح شد، اصلش چی بود؟ اصل مطلب این بود که گاهی مطالبی در قرآن آمده مورد خاصی آمده، در سنت آن را توسعه داده، فقط چیزی که بین اهل سنت بود گاهی توسعه با سنت رسول الله بود و گاهی توسعه را خودشان فهمیدند، این خودشان فهمیدند اسمش شد قیاس، این نکته فنی را من خدمتتان عرض بکنم آن نکته فنی در حقیقت این بود یک چیزی در کتاب بود آن وقت می آمد یک سنت او را توسعه می داد مثلا مسئله رضاع در کتاب هست، شیر دادن در کتاب هست لکن در کتاب فقط دو تا از رضاع هست، مادر و خواهر، اخوات و امهات، دیگه نداریم، در قرآن کریم در باب رضاع دو تا داریم، یکی مادر است و یکی خواهر است اما در این روایت رسول الله الرضاع لحمه كلحمه النسب، یا يُحَرِّمُ مِنَ الرِّضَاعِ یا يَحْرُمُ مِنَ الرِّضَاعِ، حالا علی اختلاف قرائت ما یَحْرُمُ مِنَ النِّسْبِ یا ما یُحَرِّمُ مِنَ النِّسْبِ، ببینید، این جا سنت پیغمبر توسعه داد، بنا گذاشت که در باب رضاع مطلق است، عموی رضاعی می شود، در یک قصه دارد که عائشه عموی رضاعیش آمد، برادر رضاعی می شود، در یک قصه دارد که حضرت امیر به پیغمبر گفت دختر حمزه را بگیرید، پیغمبر فرمود حمزه برادر رضاعی من است یعنی من عموی آن دختر می شوم، این را هم عرض کردیم پیغمبر قبل از این، چون حضرت حمزه از حلیمه شیر نخورده، مادر حضرت رسول الله که ایشان را شیر دادند آن حلیمه سعدیه است لکن قبل از این که به حلیمه بدهند ابولهب کنیزی داشت به نام ثویبه، این به حمزه هم شیر داده، به رسول الله هم شیر داده، این کنیز ابولهب بود، این که پیغمبر برادر رضاعی حمزه اند از راه آن است نه از راه حلیمه، از راه حلیمه حمزه از حلیمه شیر نخورده. حضرت می فرمایند که این برادر رضاعی من است.

علی ای حال تطبیقا هم پیغمبر در سنتشان از مادر و خواهر تجاوز کردند، آن وقت مثلا این مثال اول بود که پیغمبر اکرم سنت را یعنی از قرآن را توسعه دادند.

از مثال دوم ما در باب نفقه داریم، در باب مطلقه رجعیه، این آیه مبارکه در مطلقه اُسْكُنُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ سَكَنْتُمْ مِنْ وَجْدِكُمْ وَلَا تُضَارُوهُنَّ لِتُضَيِّقُوا عَلَيْهِنَّ، این در مطلقه رجعیه است، در مطلقه بائن بحث شد عمر گفت فی کتاب ربنا که نفقه اش بر شوهر است و لذا خود اهل سنت نوشتند که طلاق بائن که در کتاب ربنا نیست، مراد این است، مراد این است درست است فی کتاب ربنا مطلقه رجعیه است لکن فرق نمی کند، مطلقه بائن هم همان طور است، گفت یک زن مسکین باید عده را بگیرد، کجا برود خب؟ کی خرجش را بدهد؟ همان شوهر بدهد. این اصطلاحا اسمش قیاس بود یعنی اصطلاحا این بود که در کتاب محدود بود آمدند توسعه اش دادند لکن لا بنص عن رسول الله، نمی دانم روشن شد؟ و لذا هم اگر دقت بکنید در روایت اهل بیت آمده إن السنة إذا قیست محق الدین، سنت را با قیاس نمی شود درست کرد، سنت باید از رسول الله گرفته بشود مثل همان مثال اول، روشن است؟

پرسش: مبهم ۵:۲۴

آیت الله مددی: نه آن ها جهت دیگری دارد و إلا و الوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین، مگر این که حولین کاملین را مطلق فهمیده ولو در سن بزرگی. این چون حولین کاملین آمده نکته اش آن است، آن به خاطر ادله دیگری است، شاید الرضاع لحمه کلحمه النسب مثلا.

آن وقت این بحثی که در باب قرعه شد در اواخر قرن اول و اوائل قرن دوم، مثل ابوحنیفه عقیده اش این بود که این همان انصاب و ازلامی است که در جاهلیت بوده، ازلامی بوده که در جاهلیت بود. آن وقت در میان اهل سنت این اصطلاح شد که قرعه لها اصل فی الکتاب و السنة و الاجماع، اجماع را هم نقل می کند، آن وقت در کتاب این دو تا آیه است، یکی آیه مریم است، اول من سوهم علیه مریم بنت عمران. این راجع به حضرت مریم نکته اش این است یعنی این ها می خواستند بگویند در قرآن هم اصل قرعه آمده، خوب دقت بکنید، در قرآن کلی قرعه نیامده، اصل قرعه آمده. انصاف قصه این مگر بگوییم مراد فقط این است که قرآن این مطلب را نقل

کرده و رد نکرده، حالا چون گاهی اوقات قرآن یک مطلبی را از سابقین نقل می کند بعد رد می کند، و اتباعوا ما تتلوا الشیاطین علی ملک سلیمان، یهودی ها می گفتند این ها تلاوت هایی است، اجی مجی هایی است که شیاطین در ایام حضرت سلیمان خواندند که حضرت سلیمان تمام جن و انس و حیوانات و وحوش را تحت اختیارات خودش گرفت، مثل همین حرف هایی که الان، این تتلوا الشیاطین، تلاوت هایی بوده، اذکاری بوده، اورادی بوده، طلسماتی بوده که شیاطین، بعد خدا می فرماید ما کفر سلیمان و لکن الشیاطین، این را رد می کند که اگر بر فرض هم این ها مال شیاطین باشد شیاطین کفارند، شما نباید این هایی که نیروهای کافر هستند شما این ها را تلاوت بکنید و پیروی بکنید، دقت کردید؟ این یک تصویری بوده که مراد از قرآن یعنی اصلش در قرآن آمده، همین، نه این که این حکم در قرآن آمده، گاهی حکم در قرآن آمده مثل همین رضاع مادر و خواهر، گاهی نه اصلش در قرآن آمده و إلا این جا این قصه حضرت مریم اصلا ندارد که إذ یلقون اقلامهم که به اصطلاح آن قلم ها و آن تیر ها و تراشیده ها را می انداختند که حساب بکنند که مریم متکفل بشود، این دارد که قوم مریم این کار را کردند، این دیگه از استصحاب شرائع سابقه هم بدتر است چون اصلا شاهی نیست که اصلا آن قوم مریم اصلا مومن بودند.

پرسش: خب ردع نشده

آیت الله مددی: آهان، همین، چون ردع نشده پس ریشه قرآنی پیدا، ریشه قرآنی به این مقدار هم نمی شود، در قصه یونس هم دارد فساهم فکان من المدحیین، این قرعه کشی را اهل کشتی انجام دادند، این معلوم نبوده که در

پرسش: مبهم ۲۷:۲۲

آیت الله مددی: معلوم نیست، شاید حضرت یونس مجبور بود، اولاً صحبتی هست که تنها حضرت یونس نبوده، چند نفر دیگه هم در دریا افتادند، فقط ایشان نبوده.

پرسش: این که خودشان وارد قضیه شدند حجت نمی شود؟

آیت الله مددی: نه، عرفی است، امر عرفی است، اجتماعی است، مجبورش کردند، در کشتی سوار گفتند دستش را بیاورند پایین بیندازند، بخواهد هم بخواهد، نخواهد هم، برای این که کشتی سبک بشود بالاخره اراده بکند یا نکند در دریا می اندازند، به هر حال مقاومتش فائده ای که ندارد.

پرسش: یک مورد واضح البطلان که قرآن بیاورد و رد نکند نداریم

آیت الله مددی: الان در ذهنم نیست، چون در این جهت حضور ذهن ندارم، الان به هر حال

ثُمَّ اسْتَهْمُوا فِي يُونُسَ لَمَّا رَكِبَ مَعَ الْقَوْمِ

این قوم معلوم نیست که قوم خود ایشان باشد

فَوَقَفَتِ السَّفِينَةُ فِي اللَّجَّةِ فَاسْتَهْمُوا فَوَقَعَ عَلَى يُونُسَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ قَالَ فَمَضَى يُونُسُ إِلَى صَدْرِ السَّفِينَةِ

رفت آن لبه کشتی

فَإِذَا الْخُوتُ فَاتِحٌ فَاهُ

آن ماهی، آن نهنگ

خوت را به نهنگ هم می گویند، دهانش را باز کرده بود

فَاتِحٌ فَاهُ فَرَمَى نَفْسَهُ

صاف افتاد تو دهان جناب نهنگ

اینی که در قرآن است، در قرآن این دو مورد هست، این طور که اگر راست باشد حریر نقل کرده از امام باقر.

عرض کنم که حالا چون بحث ما که این جوری نیست، دیدم اخیرا بعضی از اهل سنت، فکر می کنم مال مصر باشد، یک به اصطلاح،

این تفسیر های به رای خیلی متعارف است، ایشان آمده گفته یک چیز هایی که راجع به حضرت یونس گفته شده این ها درست نیست

باطل است، اصل قصه را جور دیگری تصویر کرده، ایشان می گوید خب حالا قرعه زدند بله، اولاً ایشان تنها نبوده، عده ای بودند و

در این عده ظاهراً همه شان غرق شدند، فقط حضرت یونس بوده که فالتقمه الحوت، بعد هم ایشان می گوید التقام که در آیه مبارکه آمده به معنای بلع نیست، نه این که حوت آن نهنگ ایشان را خورد، آن نهنگ ایشان را به دهنش گرفت، لقمه گرفت، نه این که خورد، خوردن در لغت عرب جایی است که انسان با دندان بجود بعد، بلع بدون دندان، یک چیزی را فرو بدهد پایین، به اصطلاح آن را بلع کردن می گویند، نه تعبیر اکل هست نه تعبیر بلع هست، تعبیر التقام هست یعنی آن ماهی ها هم مثل این ماهی ها هستند که مانوسند با آدم، دلفین، این ماهی ایشان را فقط در بین بقیه ای که در دریا انداختند ایشان را به دهان گرفت و آورد دم ساحل گذاشت، این بحث هایی که مثلاً ماهی خورد و در شکم ماهی رفت را ایشان منکر است.

پرسش: فی بطنه دارد

آیت الله مددی: بله الان عرض می کنم، و لو لم یکن من المسبحین للبس فی بطنه إلی یوم یبعثون.

البته خود من هم فکر می کردم که حالا فرض کنید حضرت یونس جز اولیا، آن ماهی تا روز قیامت زنده باشد خیلی عجیب است، باید یک جوری تاویلش کرد به هر حال. بعد ایشان، غرض می گوید التقمه، ندارد که خورده، این را به دندانش گرفت آورد کنار دریا این را کنار دریا گذاشت نه این که آن ماهی خورد و رفت تو شکم ماهی، و اما للبس فی بطنه که ضمیر بطنه به حوت بر می گردد می گوید مراد از بطنه در این جا دریاست، کف دریا نه شکم ماهی، مجازی است، یعنی این به خاطر کرامت الهی بود که این ماهی را فرستادیم و این ماهی ایشان را به دهان گرفت نه این که قورت داد، همین طور به دهان گرفت کنار ساحل او را گذاشت سالم، اگر به خاطر این جهت نبود للبس فی بطنه یعنی غرق می شد، می رفت در شکم دریا، مراد از بطنه دریاست، کف دریا، قعر دریا، این در قعر دریا تا روز قیامت می ماند، چون قعر دریا هم محل تناول چیزی نیست، للبسه فی بطنه إلی یوم یبعثون، تا روز قیامت در دل دریا می ماند، مراد از بطن قعر دریاست، این جا کلمه بطنه مراد کنایه مجاز از. غرض یک مطالبی را به همدیگر بافته که این قصه را به صورت یک امر طبیعی در بیاورد، از آن حالت هایی که در ذهن ماها بود حلش بکند

ثُمَّ كَانَ (عِنْدَ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ)

.....  
حالا دیگه آخر قصه عبدالمطلب و آن جریان عبدالله، واضح است این قصه عبدالمطلب اسانید دیگه هم دارد انصافا قبولش خیلی مشکل است.

پرسش: راوندی هم دارد

آیت الله مددی: دارند، دیگران هم دارند، سنی ها هم دارند.

پرسش: قبول چی مشکل است که فرمودید؟

آیت الله مددی: این که بیاید بچه اش را سر ببرد عبدالله را، کار های جاهلیت!

پرسش: پس چرا برای حضرت ابراهیم جائز بوده در قصه حضرت اسماعیل

آیت الله مددی: آن هم روشن نیست، چون دارد که فدیناه بذبح عظیم، جائز نبوده.

علی ای حال مرحوم آقای صدوق این را در کتاب خصال از احمد ابن هارون فامی و جعفر، دو تا از مشایخ ایشان اند که هر دو مجهول اند.

عن ابن بته که عرض کردیم انصافا مشکل است

عن الصفار، عن العباس ابن، بقیه سند بد نیست، فقط دارد عن ابن خیره عن ابی جعفر

حدیث شماره سیزده که در این جا شماره ای که داده، در کتاب جامع الاحادیث هم یکی داده، در همین کتاب صدوق در بحث باب

الحکم بالقرعة، این روایت در آن جا بوده

وَقَالَ الصَّادِقُ ع مَا تَنَازَعَ قَوْمٌ

مرحوم شیخ وسائل ما تنازع نقل کرده اما در کتاب فقیه موجود ما تقارع قوم، قرعه نزدند

فَفَوَّضُوا أَمْرَهُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا خَرَجَ سَهْمُ الْمُحِقِّ

البته این هم اطلاق دارد، عموم دارد اما موضوع ندارد، مجهول یا مشکل توش ندارد، این یک روایت

وَقَالَ أَيُّ قَضِيَّةٍ أَعْدَلُ مِنَ الْقُرْعَةِ إِذَا فُوضَ الْأَمْرُ إِلَى اللَّهِ أَلَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ فَسَاهِمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ

این الیس الله يقول اشاره به همان نکته ای است که عرض کردم، این ها ناظر به آن بوده که می خواستند بگویند قرعه اصل قرآنی دارد، جری به الكتاب و اصل نبوی هم دارد، آن مواردی که نقل کردند.

علی ای حال کیف ما کان این روایت شماره سیزده که به صورت مرسل در کتاب صدوق آمده است.

سابقا هم به مناسبت هایی عرض کردیم صدوق از این قبیل دارد مثلاً این جا صاحب وسائل هر دو را یک روایت قرار داده، ظاهراً دو تا روایت است، این روایت ظاهراً دو تا روایت است، صاحب وسائل یکی قرار داده، جامع الاحادیث هم یکی قرار داده، من امروز نگاه کردم، مطلب را می دانستم، دیدم در این چاپ جدید من لا یحضر هم دو تا قرار داده نه یکی. ببینید این روایت یک روایت است قَالَ الصَّادِقُ مَا تَنَازَعَ قَوْمٌ، مَا تَنَازَعَ قَوْمٌ فَفَوَّضُوا أَمْرَهُمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا خَرَجَ سَهْمُ الْمُحِقِّ، این یکی است.

و قال این یک روایت دیگری است، أَيُّ قَضِيَّةٍ ، می گویم این یک مطلبی است که امثال صاحب وسائل که محدث بزرگی اند این مشکل برایشان پیش می آید، این اصل مطلب این است که این در کتاب صدوق این طور است، سماعی که نبوده، این کتاب این طور است، مرحوم صاحب وسائل هر دو را، یکی را تتمه دیگری گرفته اما وقتی ما خودمان مراجعه می کنیم اگر این جلوی ما باشد این دو تاست که الان در این کتاب چاپ جدید دو تاش قرار داده

و اما حدیث دومش أَيُّ قَضِيَّةٍ أَعْدَلُ مِنَ الْقُرْعَةِ إِذَا فُوضَ الْأَمْرُ إِلَى اللَّهِ

این را چون نخواندیم اول این را بگویم، این در شماره ۱۷، این الان شماره ۱۳ بود، شماره ۱۷ را نگاه بکنید، شماره ۱۷ عَنْ مَنْصُورِ

بْنِ حَازِمٍ قَالَ: سَأَلَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ مَسْأَلَةٍ فَقَالَ هَذِهِ تُخْرَجُ فِي الْقُرْعَةِ

آن مسئله ذکر نشده در این جا،

ثُمَّ قَالَ فَأَيُّ قَضِيَّةٍ أَعْدَلُ مِنَ الْقُرْعَةِ إِذَا فَوَّضُوا أَمْرَهُمْ

این جا فَوَّضُ است، آن جا فَوَّضُوا امرهم إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ - أَلَيْسَ اللَّهُ يَقُولُ فَسَاهِمَ فَكَانَ مِنَ الْمُدْحَضِينَ

واضح است که این همان روایت است، این را مرحوم صدوق رضوان الله تعالی علیه. این در کتاب محاسن بوده. محاسن را هم عرض

کردیم در قم کاملاً معروف بوده، این را مرحوم صدوق به صورت مرسل آورده، و قال علیه السلام

اما قسمت اول ما تقارع قوم، این همین بود که دیروز توضیحش را دادیم، عرض کردیم این روایت اصلش در کتابی بوده که منسوب

به امیرالمومنین هم گاهی می شده به نام قضایا و سنن، در آن جا آن که زراره نقل کرده این طور است، لیس من قوم فوضوا امرهم

الی الله ثم اقترعوا إلا خرج سهم المحق، زراره این جور نقل کرده است، عرض کردیم این نقل در کتاب دیگری آمده که احتمالاً همان

کتاب محمد ابن قیس باشد لیس من قوم تنازعوا ثم فوضوا امرهم إلى الله إلا خرج سهم المحق، حدیث شماره ۴ و ۵ و ۶، این سه تا

حدیث در حقیقت یکی اند یعنی مطلبش یکی بوده و عرض کردیم شواهد ما نشان می دهد که در کوفه این مطلب را از امیرالمومنین

نقل می کردند، این دیگه استاندارد علم شده بود، لیس من قوم تنازعوا ثم فوضوا امرهم إلى الله إلا خرج سهم المحق، این عبارتی بوده

که از این کتاب امیرالمومنین در قرن دوم در کوفه نقل شده.

پس عبارت صدوق این طوری است ما تنازع قوم، ما تقارع قوم، مرحوم صدوق این جور آورده. خب ممکن است شما بگویید خب

عجیب این است چون این جا هم شماره ۶ دارد و رواه الصدوق باسناده عن عاصم ابن حمید عن ابی بصیر، عن ابی جعفر علیه السلام،

این حدیث آخر این باب آورده ایشان، آخر این باب این حدیث را ایشان نقل کرده، آن جا هم ما تقارع قوم، آن جا تقارع دارد، این

حدیث که به صورت مرسل است وسط باب ذکر کرده و قال الصادق علیه السلام یعنی چون باب یکی است احتمال این که این حدیث

همان حدیث ابوبصیر باشد خیلی بعید است چون اصولاً صدوق این کار را نمی کند که حدیث را دوباره تکرار بکند، خوب دقت بکنید

روشن شد؟ تصادف این حدیث را عرض کردیم آن حدیث مفصل که در کتاب قضایا بوده اما آن جا عاصم عن ابی بصیر عن ابی

جعفر، آن وقت آن جا فقال رسول الله لیس من قوم تنازعوا این جا دارد، این جا دارد لیس من قوم تقارعوا، در این حدیث هم تقارع

دارد ما تقارع قوم، چرا صدوق تکرار کرده؟ در باب واحد هم مرسل آورده هم مسند آورده؟ بنده صاحب تقصیر، می گویم این ها

مطالبی است که نوشته نشده یا من ندیدم، آن چه که به ذهن سراپا تقصیر می رسد این است که آن حدیثی که مسند است عن ابی

جعفر است و عرض کردیم احتمالا از کتاب قضایا و سنن باشد و حتی ابی بصیر نباشد محمد ابن قیس باشد، از امام باقر است، این مطلب را از قصه ای که امیرالمومنین در سفر یمن داشتند در آن جا نقل کرده، این روایتی که در این جا مرسل است خوب دقت بکنید این عن الصادق علیه السلام است، قال الصادق علیه السلام، پس معلوم شد که حواس مرحوم صدوق کاملا جمع بوده چون عرض کردیم کتاب محمد ابن قیس یا کتاب قضایا و سنن این توسط امام صادق تایید نشده، این مطلبی را که صدوق دارد می گوید قال الصادق علیه السلام اشاره به این است که ما روایتی داریم که همان روایتی که از کتاب قضایا و توسط محمد ابن قیس نقل شده امام صادق هم تایید کردند، روشن شد این خیلی نکته فنی است؟ ایشان می خواهد بگوید این مطلب تایید شده، امام صادق این را آوردند پس تا این جا این طور می شود، چون ما این حدیث را در وقت خودش توضیح ندادیم، ما خیلی خوش بین باشیم به این حدیث، این حدیث را تا زمان امام باقر می توانیم درک بکنیم چون این از کتاب قضایا گفته شده که در سال ها ۴۰، ۵۰ در کوفه یا این ور تر آن ور تر پخش شده به این که این کتاب کلمات قضایای عجیبه امیرالمومنین است این حدیث را تا سال ۷۰، ۶۰ می توانیم پیگیری بکنیم یعنی از زمان امام باقر تا سال های زمان حضرت سجاد ۶۰، ۷۰، چون اصل کتاب را الان نسبتش به حضرت امیر اشکال داریم از ۶۰ و ۷۰ به آن ورش اشکال دارد، از زمان امام باقر به این ورش هم اشکال دارد، مراد این که از زمان امام باقر به این ور یعنی امام صادق یا امام موسی ابن جعفر یا حضرت رضا آن را تایید کرده باشد، من سابقا توضیح دادم، دیگه وقت تمام شده و بحث ما هم تقریبا تمام است، توضیحش را عرض کردم این کتاب تا سال های بعد بین حتی مثل اسماعیلی ها موجود بوده، بعد از کلینی، قاضی نعمان مستقیم از کتاب نقل می کند، بین شیعه از بین رفت اما بین مثلا زیدیه یا بین مثلا فرض کنید اسماعیلی ها این کتاب موجود بوده کتاب قضایا و سنن، پس اگر ما بخواهیم به نحو علمی که آیا این ثابت است که امام این قسمت را قبول فرمودند؟ الان طریق علم ما مرسله صدوق است فقط لیس إلا، روشن شد؟ یعنی شیخ طوسی ندارد، شیخ کلینی ندارد، صدوق هم مرسله دارد، آنی که مسند است مال ابی جعفر است، روشن شد؟ آنی که مال ابی عبدالله است مرسل است پس تقریبا از نظر تاریخی بخواهیم نگاه بکنیم این مطلب توسط امام باقر از آن کتاب تایید شده، آن کتاب را خیلی خیلی بگوییم مثلا تا سال ۶۰، تا سال ۷۰، در کوفه ظهور پیدا

.....

کرده. اما اسناد بدهیم به سه سالی که امیرالمومنین در کوفه بودند الان از نظر علمی مشکل داریم، همین که اصحاب ما هم قبول نکردند مشکل دارند، بعد از امام باقر توسط امام صادق، موسی ابن جعفر، ائمه متاخر تایید شده این مطلب، ما الان فعلا یک روایت واحده مرسله داریم آن هم عند الصدوق که می گوید قال الصادق علیه السلام، روشن شد صدوق چقدر دقیق بوده؟ هدف صدوق این بوده که این بخش روایات قضایا توسط امام صادق تایید شده و ما این را می دانیم قطعا مصدري در اختیار صدوق بوده که ایشان از آن جا نقل کرده اما الان که من در خدمتتان هستم در طول این زمان هیچ مصدري فعلا دست ما نیست، الان هیچ مصدري که تایید بکند امام صادق علیه السلام این مطلب را فرمودند این الان دست ما نیست لکن چون صدوق فوق العاده محدث بزرگواری است، این را من تعبدا نمی گویم چون واقعا کار کردیم با صدوق، این برای ما تقریبا شبیه علم حضوری شده اصلا، واقعا مرد فوق العاده ای است، قطعا در مصادر اصحاب ما این حدیث وجود داشته لکن آن مصدر فعلا به ما نرسیده و چون ما در باب حجیت دائر مدار حد العلم هستیم نه حد الواقع، به لحاظ حد العلم این حدیث نسبتش به امام صادق مشکل دارد

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين